

تخریب ادبیات وتخریب تاریخ

ترجمہ و تالیف: حسن کبانپور

(زندہ یاد کٹر سید حسن حسینی)



رمان آیه‌های شیاطانی در ساختار بی‌ثبات و متشنج خود، بازگویی ماجرای دو قهرمان اصلی است: یکی «جبریل فریشته» (Farishta = Gibreel) که هندی است و هنرپیشه سینما، و دیگر «صلاح‌الدین چمچه» (saladin chamcha) که او نیز بازیگر تئاتر است و اصلیت هندی دارد اما انگلیسی است، و عضو یک گروه تئاتر سیار انگلیسی، و در اجرای نقشهای خود از قدرت زیادی که در تقلید صدای بسیاری از شخصیتها دارد، سود می‌برد.

در آغاز رمان، این دو شخصیت در داخل هواپیمایی که از هند به سوی انگلستان پرواز کرده است قرار دارند. هواپیما از سوی انقلابیونی که نویسنده از آنها تصویری تروریستی ارائه کرده، بر فراز دریای مانش منفجر می‌شود، و غیر از دو شخصیت مذکور، مابقی مسافران کشته می‌شوند. این دو، سالم - بدون چتر نجات - فرود می‌آیند و اینجاست که بلافاصله «جبریل فریشته» را هاله‌ای آسمانی در بر می‌گیرد و اما بر سر «صلاح‌الدین چمچه» دو شاخ شیاطانی به همراه انبوهی از مو می‌روید و از پشتش دمی بیرون می‌زند و از دهانش بوی عفونتی مشمئزکننده به مشام می‌رسد.

رشدی برای نوشتن این رمان، سبک موسوم به رئالیسم جادویی را برگزیده است. در این شیوه از نگارش، انبوه خیال و اوهام، فضایی بصری را بنا می‌نهد که از خلال آن، تصویر اشیاء و اشخاص - به گونه آینه‌های مقعر و محدب - با کاهش یا افزایش شدید در ابعاد و اندازه‌ها به چشم بیننده می‌رسد. در این شیوه، موهومات و اساطیر در چارچوب «رئالیسم جادویی» با واقعیت درهم می‌آمیزد. به گونه‌ای که عرصه برای تجزیه و تحلیل و کنار هم نشان دادن عناصر هستی، با زبانی تند و آمیخته به سوررئالیسم و به هدف بیان فعالیت‌های ناخودآگاه عقلی - بدون هیچ نظم و ربط منطقی - باز می‌شود. اینکه این شیوه داستان‌نویسی در مناطق گرمسیر و به خصوص آمریکای لاتین به شدت رواج پیدا می‌کند، تصادفی نیست. در واقع ظهور این گرایش در نگارش داستان، در این مناطق نه یک حادثه عجیب، بل ثمره طبیعی یک میراث اسطوره‌ای است که در شکل گرفتن آن، امواج فرهنگی متعددی از جمله اسپانیایی - با رمان دن کیشوت - و عربی - با هزار و یکشب - سهیم بوده است. این شیوه نمایانگر ذهنیت یک منطقه خاص است، که در آن عقلانیت متمثل در دنیای سحر و اساطیر، با یک روحیه تند و تیز غنایی درهم می‌آمیزد.

یکی از مشهورترین طلایه‌داران «رئالیسم جادویی»، نویسنده کلمبیایی، گابریل گارسیا مارکز است، که در مشهورترین رمان او صد سال تنهایی، حوادث بر حول ماجراجویانی می‌گردد که در قلب یکی از جنگلهای جنوب آمریکای جنوبی، شهری کوچک را بنا می‌نهند. این حادثه، تمثیل آغاز جهان و پیدایش یک خانواده بزرگ است.

در این رمان که فی‌الواقع شرح حوادث یک قرن کامل است، علی‌رغم گذشت چندین نسل، به نظر می‌رسد که عنصر زمان از حرکت باز ایستاده است. خواننده آثار سلمان رشدی، به سرعت متوجه تأثیرپذیری رشدی از مارکز، به خصوص در ساختار رمان و گره‌افکنی حوادث و خاصیت زمان و نظایر آن می‌شود، با این تفاوت که سبک سلمان رشدی - صرفنظر از محتوا - نشان‌دهنده یک تقلید بسیار سست از سبک مارکز است. همچنین، خواننده آثار رشدی درمی‌یابد که با نویسنده‌ای روبه‌روست که به هیچ‌یک از قواعد و ضابطه‌های شکل و محتوا، پایبند نیست.

نویسنده معروف انگلیسی، مارتین هاریس، تأکید می‌کند که نتوانسته بیش از سه فصل از رمان بچه‌های نیمه‌شب و یک فصل از رمان شرم رشدی را بخواند. او علت این امر را ملال آور بودن این دو رمان ذکر می‌کند. مارتین هاریس علت دیگر، تنفر خود از سبک رشدی را وجود جمله‌های طولانی در آثار او می‌داند؛ جملاتی که بدون هیچ دلیل واضحی گاه حجمشان به

۲۲۷ کلمه بالغ می‌شود. و این دقیقاً به خلاف روش سردمداران بزرگ شیوه نگارش سیال ذهن [جریان خودآگاه] همچون هنری جیمز و دیگران است. رشدی دلیل تمایل به استعمال جملات طولانی را لطمه زدن جملات کوتاه به روح ادبی سبک رمان ذکر می‌کند.

مارتین هاریس همچنین با ابراز ناخشنودی از رأی «احمق‌هایی که ادعا می‌کنند سبک رشدی شبیه سبک جیمز جویس است» می‌نویسد: «نوشته‌های سلمان رشدی و به‌خصوص آیه‌های شیاطانی پر است از تعابیر و اصطلاحات کلیشه و مبتذل؛ حال آنکه نویسنده‌ای همچون جویس، هیچ‌گاه به تعابیر کلیشه و اصطلاحات مبتذل، پناه نبرده است».

بار دیگر برمی‌گردیم به نوشته‌های مارکز، و درمی‌یابیم که او با تکیه بر خیال خلاق، می‌کوشد تا حقایق امور و اشیاء و تنهایی انسان را در هر کجا که باشد، به خواننده آثار خویش نشان بدهد. تلاش او با تکیه بر خیال خاص خود، این است که به‌گونه‌ای صادقانه و خودآگاه، جهانی را توصیف کند که در آن عناصر زیبایی طبیعی با انسان تنها، در یک رویارویی درونی با سرنوشت، متحد و یک‌سو می‌شوند. مارکز از این رهگذر می‌کوشد تا با افزایش خودآگاهی خواننده و عمق بخشیدن به درک او، وی را وادارد تا با مسئولیت و آگاهی با سرنوشت خویش روبه‌رو شود، اما تلاش رشدی به گونه‌ای دیگر است.

رشدی سعی می‌کند تا توهم فریبنده را به‌عنوان حقیقت مطلق به خورد خواننده آثار خویش بدهد. برای او به همان اندازه که عناصر تحریک و تصاویر فریبنده اهمیت دارد، حقیقت و امور حقیقی بی‌اهمیت است.

رشدی سعی می‌کند تا توهم فریبنده را به‌عنوان حقیقت مطلق به خورد خواننده آثار خویش بدهد. برای او به همان اندازه که عناصر تحریک و تصاویر فریبنده اهمیت دارد، حقیقت و امور حقیقی بی‌اهمیت است. رشدی در صفحه ۱۵۰ از آیه‌های شیاطانی اعتراف می‌کند که به‌نظر او ادبیات داستانی‌ای که متکی بر توهم است، به‌لحاظ سلطه و تأثیر، قوی‌تر از حقیقت است. رشدی همچنین معترف است که این سبک از داستان‌نویسی را برای طرح اندیشه‌های سیاسی خویش - اندیشه‌های برخاسته از فرهنگ انگلوساکسون - برگزیده است.

در آیه‌های شیاطانی حوادث معجزه‌وار و ماجراهای عجیب و غریب در کنار یک سلسله روایا و تناسخ که دال بر توقف زمان است، رخ می‌دهد (و این دیدگاه خاص نسبت به زمان، برگرفته شده از آثار مارکز است). حادثه‌های فرعی این رمان، اختصاص به ماجراهایی دارد که دو هنرپیشه هندی در اواخر عمر خویش با آن درگیر می‌شوند. یکی از این هنرپیشه‌ها - چمچه - عیناً شبیه خود سلمان رشدی است. او دوستدار انگلیس و انگلیسی‌هاست و به‌شدت از هنر، موسیقی، غذا و کلا فرهنگ هندی بیزار است. از دید او، هند یک موجود مقلد و انگلیس یک موجود مبدع و خلاق است؛ و فاصله زیادی است بین مقلد و مبدع!

در صفحه ۳۹ آیه‌های شیاطانی، مادر چمچه متوجه می‌شود که پسرش بعد از بازگشت از انگلستان، انگلیسی‌ها و فرهنگشان را می‌پرستد. از این‌رو، زبان به سرزنش او می‌گشاید و می‌گوید: «مثل انگلیسی‌ها نجس نباش! آنها فقط با کاغذ، طهارت خودشان را می‌گیرند، و با همان آب کثیفی که دیگران حمام کرده‌اند، حمام می‌کنند!» و چمچه از گفته‌های مادر ناراحت می‌شود و با سرزنش و سرکوفت می‌گوید: «چرت نگو مادرا! انگلیسی‌ها تممن بزرگی دارند.»

در جای دیگر، زینی، دوست دختر هندی چمچه، سرزنشش می‌کند که تمام عمرش را برای سفید بودن، تلف کرده است. چمچه که دقیقاً منطبق بر سلمان رشدی است، در صفحه ۷۲ می‌گوید که او کم‌کم دارد معتقد می‌شود که هندیها حقیقتاً معنی «احساس شرم» را نمی‌فهمند.

این رمان، در دیگر ماجراهای کوچک خود، به تصویر زندگی یک خانواده مهاجر هندی می‌پردازد که در یکی از مناطق لندن سکنی گزیده‌اند. این قسمت، با توصیف جامعه لندن و تبعیض نژادی فاشیستی موجود در آن، همراه است. (شاید رشدی مسئله تبعیض نژادی و رفتار جامعه انگلستان با رنگین‌پوستان را مطرح می‌کند، تا متهم به شیفتگی و خودباختگی در برابر شیوه زندگی در انگلستان نشود.) در این رمان، قصه کوتاه دیگری نیز سرهم شده، که در آن اندیشه پیاده کردن قوانین اسلام در قرن بیستم، محور قرار

گرفته است. در این قصه، ماجرای زندگی یک رهبر مسلمان تبعیدی که در نقطه‌ای از لندن یا پیروان خویش به سر می‌برد، نقل می‌شود؛ که این رهبر تبعیدی، به پیاده کردن شریعت اسلام دعوت می‌کند. از جزئیات داستان فهمیده می‌شود که منظور رشدی، امام خمینی (س) است؛ و رشدی به جای تبعیدگاهی در فرانسه، محل ماجرا را در انگلستان قرار داده است.

آیه‌های شیطانی حوادث گوناگونی را شرح می‌دهد که در سرزمینهای مختلف و بدون هیچ ارتباط منطقی با یکدیگر، رخ می‌دهند. رشدی برای ترسیم این حوادث، بر خیالی پریشان و سبکی ثقیل و نادلنشین چنگ زده است. مضافاً اینکه، سایه‌ای از تصنع شدید بر سر این رمان سنگینی می‌کند؛ تصنعی که از قیل آن ناسازگاری بین استفاده از کلمات زشت و ریک از یک‌سو، و از دیگر سو استفاده از اصطلاحات و واژه‌های مرده‌ای که جز در فرهنگهای لغت یافت نمی‌شود، صیغه غالب بر رمان می‌شود.

سلمان رشدی، ماجرای بعثت پیامبر اکرم (ص) را یکی از محورهای رمان خویش قرار داده، و با خیانت تام کوشیده است تا به خواننده بقبولاند که مسئله وحی، دروغی است که پیامبر آن را جعل کرده، و مردمان طبقات پست مکه - عرب و عجم - آن را باور کرده‌اند.

رشدی در صفحه ۳۶۹ می‌نویسد که هر تفکر جدیدی با دو سؤال اساسی مواجه است:

۱. آن هنگام که این تفکر، ضعیف است، «آیا سازش می‌کند؟»
 ۲. وقتی صاحب این تفکر جدید پیروز می‌شود، «چگونه رفتار می‌کند؟»
 رشدی مدعی است که پیامبر اکرم (ص) با مشرکین قریش سازش کرد، آن هنگام که دو آیه «آورد» مبنی بر اینکه بعضی از بنه‌ای قریش همچون لات و عزی و منات، شفاعتشان پذیرفته خواهد شد. این دو «آیه» عبارت است از: «و تلک الترائق العلی و ان شفاعتھن لترجی»^۱

رشدی اضافه می‌کند که وقتی پیامبر دریافت که اصحابش از این مسئله ناخشنودند و آوردن این دو آیه را عقب‌نشینی از اصول و ناقض وحدانیت خداوند می‌دانند، به سرعت در پی چاره‌جویی برآمد و ادعا کرد که شیطان - و نه جبرئیل - او را به این دو آیه وسوسه کرده است، و از این‌رو، فرمان به حذف این دو آیه از سوره نجم داد.

واقعیت این است که در گذشته، علمای مسلمان، به روایتی که ماجرای این «آیه‌ها» را بازگو می‌کند، اشاره کرده و آن را از ضعیف‌ترین روایات و از قماش اسرائیلیات دانسته‌اند. طبری نیز با اشاره به این مسئله، آن را از کسی به نام «سیف بن عمر التمیمی» روایت کرده است. طبری حدود دو جلد از ده جلد تاریخ خود را به روایات این شخص - که دوره تاریخی سالهای یازده تا سی و پنج هجری را شامل می‌شود - اختصاص داده است، و همان‌گونه که می‌دانیم، طبری بنا بر عادت خود، همه روایاتی را که در دسترسش قرار می‌گرفت، بدون ارزیابی و سبک سنگین کردن آن و تعمق در راوی و سند و متن روایت، جمع می‌آورد. جمعی از علمای مسلمان، روایتهای سیف بن عمر را مورد انتقاد قرار داده‌اند. از جمله ابوداود (ت. ۲۷۵ ه.) و ابن حجر (ت. ۸۵۲ ه.) روایات سیف را «ضعیف»، «بی‌اساس» و خود او را «کذاب» و «متهم به زندقه» دانسته‌اند.

اما وقتی که ما با فعالیت‌های این «سیف» آشنا بشویم و «رنالیسم جادویی» یکی از فرزندان خلفش، یعنی «سلمان رشدی» را که ریشه در اوایل قرن دوم هجری دارد بشناسیم و بدانیم که سیف بن عمر التمیمی در حدیث‌تراشی چه مایه تعصب نسبت به قبیله خود، «تمیم»، داشته و از گرایش وی به بنی‌امیه آگاه شویم و وسعت شیوع زندقه را در آن روزگار در نظر بگیریم، نهفته‌های بسیاری برای ما آشکار خواهد شد.

سیف با جعل هزاران حدیث، و با توسل به تهمت و افتراء، از بهترین یاران

سلمان رشدی، ماجرای بعثت پیامبر اکرم (ص) را یکی از محورهای رمان خویش قرار داده، و با خیانت تام کوشیده است تا به خواننده بقبولاند که مسئله وحی، دروغی است که پیامبر آن را جعل کرده، و مردمان طبقات پست مکه - عرب و عجم - آن را باور کرده‌اند.



آورنده آیه‌های شیطانی، در لابه‌لای کتاب خود کلمه «حجاب» را عمداً «پرده» ترجمه می‌کند تا این معنی را القاء کند که اسلام خواهان در پرده ماندن زن و دیده نشدن اوست.

می‌خواهد که پیاده و با پای برهنه، عازم سفر حج شوند. آنها به راه می‌افتند، و پس از عبور از سرزمین هند به دریا می‌رسند. در آنجاست که دریا برای آنها شکافته می‌شود و آنها از کف دریا عبور می‌کنند!

ظاهراً داستان عبور از دریا به این شیوه، از روایت‌های بانی «رتالیسم جادویی» و داستان‌پرداز نایفه، یعنی سیف‌بن عمر تمیمی، و کسان دیگری چون عبدالکریم ابن ابی العوجا اقتباس شده است؛ که این آخری، چهار هزار حدیث، جعل و در آنها حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده است. اصل قصه شکافته شدن دریا از این قرار است که عده‌ای بر «علاء» می‌شورند و در قلعه‌ای واقع در «دارین» پناه می‌گیرند. بین لشکر علاء و این قلعه، دریا قرار گرفته، و دسترسی به آن را مشکل کرده است. «کراز النکری» علاء را به زدن به دل دریا و عبور از آن، توصیه می‌کند. وی نیز با لشکر خود به آب می‌زند؛ و در نهایت «دارین» را به تسخیر نیروهای خود درمی‌آورد.

این داستان را ابوهریره نیز با اندکی تغییر نقل می‌کند و می‌نویسد: در روز «دارین» دیدیم که علاء سوار بر اسب، دریا را در نوردید. و در روایتی دیگر می‌نویسد: چهار هزار سوار به همراه او دریا را در نوردیدند، بی‌آنکه حتی سم اسبهایشان از آب دریا خیس شود!

واقعیت این است که بسیاری از نوشته‌های مستشرقان، مبتنی بر اخبار و احادیث جعلی سیف است. نظیر اینکه در جنگ‌های اول اسلام، عده زیادی از مردم به دست «فرماندهی از قبیله تمیم» به قتل رسیدند. نقل این افسانه‌ها باعث خطای دید غیر مسلمین از اسلام شده است. و از آنجا که سیف در جعل و نقل افسانه‌ها، مهارت بی‌چون و چرایی داشته، محققان و مستشرقان نیز گفته‌های او و نظایرش را به‌عنوان حقایق مسلم تاریخی، پذیرفته‌اند.

اما در جواب سؤال دوم سلمان رشدی (صفحه ۳۶۹ آیه‌های شیطانی) یعنی نحوه رفتار کسی که به اندیشه‌ای جدید دعوت می‌کند - بعد از پیروز شدن - تا آنجا که به پیامبر اسلام مربوط می‌شود، حضرتش از سرسخت‌ترین دشمنان خویش نیز چشم پوشید و از گناه آنها درگذشت و فرمود: «بروید که شما همه آزاد شده‌اید».

نکته آخر اینکه، سلمان رشدی در سرتاسر نوشته‌های خود، تنها یک‌بار صادقانه حرف زده است. آنجا که می‌نویسد: «دنیا هیچ جایی برای مخفی شدن ندارد».

و ظریفی با نقل این جمله می‌نویسد: «گویا سلمان رشدی، در این جمله وضعیت فعلی خودش را پیش‌بینی کرده است.»*

پانویسها:

۱. مارتین هاریس، دیلی تلگراف؛ ۱۹۸۹/۲/۳
 ۲. میچکو کاکوتانی؛ انترنشنال هرالد تریبون؛ ۱۹۸۹/۲/۳
 ۳. سلمان رشدی؛ آیه‌های شیطانی؛ ص ۱۱۴.
 ۴. مرتضی مطهری؛ پیامبر امی؛ ص ۱۸.
 ۵. عبدالله السبیتی؛ سلمان الفارسی؛ ص ۱۷.
 ۶. مرتضی عسگری؛ خمسون و مائه صحابی مخلق؛ ص ۷۶.
 ۷. پرفسور ادوارد سعید؛ روزنامه «آبزرور»؛ ۱۹۸۹/۲/۲۶.
- * نقل از کیهان فرهنگی؛ سال ششم؛ شماره ۳.

پیامبر(ص) بدگویی می‌کند. و این درحالی است که بسیاری از بی‌دینان را با صفاتی چون «خردمند»، «پرهیزگار» و «متدین» می‌ستاید. در کتاب «خمسون و مائه صحابی مخلق» (صد و پنجاه صحابی ساختگی) نوشته مرتضی عسگری، می‌خوانیم که سیف صد و پنجاه صحابی می‌تراشد و اخبار و احادیث فراوانی را به این صد و پنجاه تن - به‌عنوان راوی - نسبت می‌دهد، و دیگرانی که بعد از سیف می‌آیند، بعدها این احادیث و روایات جعلی را اقتباس می‌کنند درضمن، همین سیف است که قضیه یهودی مجهول الهویه (عبدالله بن سباء) را جعل می‌کند (رجوع شود به بحث «عبدالله بن سباء» از مرتضی عسگری). کما اینکه طه حسین نیز تأکید می‌کند که شخصیت عبدالله بن سباء یک شخصیت خیالی است و اصلاً چنین شخصیتی وجود نداشته است.

تلاش سلمان رشدی همه صرف «به یک کرشمه دو کار» کردن می‌شود. او در آیه‌های شیطانی خویش ادعا می‌کند که پیامبر بعضی از آیات قرآن را به سلمان فارسی املاء می‌کرد، ولی سلمان فارسی چیزهایی مغایر با گفته‌های پیامبر را می‌نوشت.

رشدی از این ادعا دو هدف را نشان گرفته است: اول اینکه قرآن از دخل و تصرف مصون نمانده است. دوم بدگویی از قوم فارس، به اعتبار فارس بودن سلمان. اما بی‌اساس بودن این بهتان با آگاهی از این نکته که علمای مسلمان، اعم از شیعه و سنی، اتفاق نظر دارند که سلمان فارسی به هیچ وجه از کاتبان وحی نبوده است، روشن‌تر می‌شود.

همه می‌دانند که پیامبر اکرم(ص) شخصاً این صحابی گران‌قدر را «سلمان» نامید؛ و نام سلمان، پیش از اسلام «روزبه بن خسودان»^۴ بود، و پیغمبر اسلام با کلام مشهور خویش «سلمان منا اهل البیت» از مقام او تجلیل فرمود.

رشدی در «آیه‌های شیطانی»، شخصی خیالی را ساخته و پرداخته است که شاعر است و «بعل» نام دارد. این شاعر، به ادعای رشدی، در آغاز دعوت به اسلام، پیامبر و یارانش را هجو می‌گفته و شاعر زبردستی هم بوده است! بعدها همین شاعر در مکه دارالفحشایی دایر می‌کند و زنان بدکاره را در آن گرد می‌آورد؛ زمانی که هر کدام - برای جلب مسلمانان - نام یکی از همسران پیامبر را برای خود انتخاب می‌کنند.

رشدی همچنین مدعی می‌شود که در اوایل دعوت به اسلام، خالد بن ولید از مسلمانان برجسته مکه بود؛ حال آنکه همه، ماجرای اسلام آوردن خالد را می‌دانند. خالد بن ولید بعد از هجرت پیامبر، به مدینه رفت و در آنجا - نه در مکه - دعوت پیامبر را پذیرفت.

آورنده آیه‌های شیطانی، در لابه‌لای کتاب خود کلمه «حجاب» را عمداً «پرده» ترجمه می‌کند، تا این معنی را القاء کند که اسلام، خواهان در پرده ماندن زن و دیده نشدن اوست، و این یاوه‌ای است که انتشار حجاب در خود جوامع غربی نیز، آن را رد و طرد می‌کند. رشدی همچنین با تعریض به اخلاق عایشه، همسر پیامبر، و با توسل به خبر افک، او را متهم و شکاک در مسئله وحی معرفی می‌کند.

خشم رشدی در این رمان، همه متوجه اسلام است. و از این‌روست که از قلم او تهمت نامعقول بودن و تحجر و... بر اسلام وارد می‌شود. در یکی از قصه‌های درونی رمان آیه‌های شیطانی - که به طرز تکلف‌باری در کنار هم ردیف شده‌اند - به دختر یتیمی می‌رسیم که عایشه نام دارد. عایشه در یکی از روستاهای هند ظاهر می‌شود و با ظاهر شلن او پروانه‌های زردرنگی پیدا می‌شود که دور و بر او پرواز می‌کنند و بعضاً بیکر عریان او را می‌پوشانند. (در یکی از رمان‌های مارکز نیز شخصی ظاهر می‌شود و همراه با او، پروانه‌های زردرنگ ظاهر می‌شوند!) در شبی از شب‌ها، جبرئیل با این دختر جمع می‌شود و دختر از او وحی می‌گیرد (!) و در روز بعد از مردم روستا